

اطلاعیه اتحاد سوسیالیستی کارگری دوباره درباره محسن حکیمی

سیر ماجرا:

آقای محسن حکیمی، یکی از پنج تن محکومان بیدادگاه سقز، در نامه سرگشاده ای به تاریخ ۸ آذرماه خطاب به «پشتیبانان دستگیر شدگان اول مه» رهنمودی داده بود که مورد انتقاد واقع شد. سیر استدلال و رهنمود آقای حکیمی، به نقل از نامه سرگشاده ایشان، این چنین بود:

- "این حمایت ها زمانی می تواند جدی تر، بسیج کننده تر و تأثیر گذارتر باشد که با هویت واقعی و شناسنامه دار اشخاص حمایت کننده - اعم از حقیقی و حقوقی - صورت گیرد."
- "متأسفانه نوع این حمایت ها و همبستگی ها، بر اساس سنت "غیرزمینی" معمول چپ، این گونه بوده و هست که از یک سو با شعارهای تند و تیز علیه رژیم و از سوی دیگر با نام و امضاهای فاقد هویت مشخصی... توأم است."
- "اگر این حمایت ها جدی و مسئولانه است چرا با امضا و نام واقعی حمایت کنندگان اعلام نمی شود؟ صرف نظر از موارد خاص و استثنایی، پاسخ، به احتمال قریب به یقین، خطری است که می تواند متوجه این نام های واقعی شود."
- "آیا بهتر نیست همه - اعم از داخل و خارج - "زمینی" تر عمل کنیم، از دادن شعارهای تند و تیز بی تأثیر دست برداریم و در عوض با هویت های واقعی خود وارد این کارزار شویم و به گونه ای رفتار کنیم که حتی در صورت عملی شدن تهدید فوق بتوانیم آشکارا و با صراحت مسئولیت اعلام حمایت خود را بپذیریم؟"

ما این رهنمود را از لحاظ جلب حمایت هرچه وسیعتر از محکومان مراسم اول مه سقز نادرست و از لحاظ منافع سیاسی عمومی طبقه کارگر مضر می دانیم، و همین را در اطلاعیه ای به تفصیل بیان کردیم. (برای متن کامل نامه سرگشاده حکیمی و اطلاعیه انتقادی ما نگاه کنید به سایت اینترنتی اتحاد سوسیالیستی کارگری.) به نظر ما، رهنمود حکیمی هم عرصه مبارزه سیاسی مخفی کارگری را (که فعالیت افراد در این عرصه بناگزیر بشکل ناشناس، یا به اسم مستعار، یا با هویت یک جمع مخفی است) تخطئه می کند، و هم عرصه مبارزه انقلابی علیه حکومت را به تمسخر می گیرد. هر دوی این عرصه ها اجزایی از سنت مبارزاتی طبقه کارگر ایران هستند، و حتی به همین اعتبار رهنمود آقای حکیمی منجر به تضعیف تلاش برای جلب همبستگی برای لغو احکام محکومان اول مه می شود. حکیمی در نوشته ای تحت عنوان «مرا به خیر تو امید نیست، شر مرسان!» (به تاریخ ۱۶ آذر) در پاسخ به اطلاعیه اتحاد سوسیالیستی کارگری ما را متهم می کند که گفته های نامه سرگشاده او را قلب و تحریف کرده ایم.

شعارهای مؤثر؟

بمنزله مورد برجسته ای از قلب و تحریف توسط ما، آقای حکیمی در نوشته اخیرش چنان می نویسد که توصیه نامه سرگشاده او در "پرهیز از شعارهای تند و تیز بی تأثیر" را باید به تکیه بر «بی تأثیر» خواند. انگار ایشان، دستکم به تلمیح، خواهان شعار تند و تیز ولی موثر بوده اند:

"به راستی کینه توزی باید به سرحد رذالت رسیده باشد تا بتوان توصیه پرهیز از شعارهای تند و تیز و بی خاصیت و در عین حال ایستادگی محکم و شجاعانه در مقابل جمهوری اسلامی را طوری با نیش و کنایه منعکس کرد که گویا من گفته ام چیزی بالاتر از گل به رژیم گفته نشود!"

اگر آقای حکیمی دارد رهنمودش را به این ترتیب پس می گیرد، تحمل فحاشی و ناسزاهای ایشان بهای اندکی است که اتحاد سوسیالیستی کارگری با کمال میل می پردازد. از نظر ما واقعا مسأله این نیست که حکیمی در نامه سرگشاده، همانطور که از جملاتی

که پیشتر نقل کردیم هم پیداست، آنچه اکنون ادعا می‌کند نگفته بود؛ بلکه مسأله این است که نوشته اخیرش تلاش استدلال بیشتری برای تعطیل مبارزه سیاسی انقلابی مخفی ارائه می‌کند. استدلال او را در ادامه بررسی می‌کنیم، اما حتی روشن تر از استدلال، وقتی در نوشته اخیرش "ایستادگی محکم و شجاعانه در مقابل جمهوری اسلامی" را معنا می‌کند مصادیقش عینا همان رهنمود نامه سرگشاده است. بعنوان نمونه، ایشان به یکی از اعلامیه‌های اتحاد سوسیالیستی کارگری رجوع می‌دهد و جمله "بیدادگاه های رژیم اسلامی احکام ۷ نفر دستگیر شدگان سقز را اعلام کردند" را موردی از شعارهای تند و تیز و بی خاصیت می‌نامد، و در رابطه با سایر عبارات همین اعلامیه می‌نویسد:

"می‌پرسم: چه لزومی به استفاده از عبارات "بیدادگاه های رژیم اسلامی" و "دستگاه قضایی رسوا و ننگین رژیم اسلامی" وجود دارد؟.. خاصیت این عبارات شداد و غلاظ چیست؟ آیا نمی‌شد به جای جمله اول مثلا این جمله می‌آمد: «شعبه یکم دادگاه انقلاب اسلامی سقز احکام... را اعلام کرد»؟... پس چه نیازی به برداشتن این گونه دوره‌های "علی گلابی" و توخالی وجود دارد؟"

آقای حکیمی مختار است که خود را به هر دلیلی بی‌خبر از بدایت‌های عرصه مبارزه سیاسی در ایران معرفی کند، اما دستکم بعنوان یک عضو کانون نویسندگان لابد از مباحث رایج روشنفکری آنقدر اطلاع دارد که مقولاتی چون هژمونی و دیسکورس و «کشمکش گفتمانی» به گوشش خورده باشد. هم آقای حکیمی می‌داند و هم ما می‌دانیم (و هم آن دیگر خوانندگان نوشته ایشان بخوبی می‌دانند) که میان "بیدادگاه های رژیم اسلامی" تا "شعبه یکم دادگاه انقلاب اسلامی" تفاوت از زمین تا آسمان است. نه فقط هم-نسلان آقای حکیمی به چشم دیده اند، بلکه نسل جوان ایران هم شنیده است که حتی رسمیت دادن به عناوینی چون "انقلاب اسلامی" و "دادگاه انقلاب اسلامی" به ضرب اعدام های جمعی و ارباب عمومی ممکن شد. ما از آقای حکیمی می‌پرسیم: به راستی دارید به فعالین سیاسی‌ای که در خارج کشور، خارج از سیطره خونین رژیم اسلامی، فعالیت می‌کنند توصیه می‌کنید که نگویند "بیدادگاه" بلکه بگویند "شعبه یکم دادگاه انقلاب اسلامی"؟! واقعا کجای این کار بد است که در مهاباد، در شهرک بابک، در سقز، یا در تهران و اصفهان، عده‌ای در شبنامه ای مثلا بنویسند "رژیم آدمکش اسلامی" و "بیدادگاه اسلامی" و زیرش اسامی مستعار فردی یا اسم یک جمع یا سازمان مخفی بگذارند؟ بعد واقعا گله هم دارید که چرا ما گفته ایم رهنمود شما راه شناخته شده‌ای است؟

از نظر آقای حکیمی، یکی از مصداق‌های شعار و شیوه «تند و تیز ولی با تأثیر» این است که دیدیم. آیا ما حق نداشتیم که در رهنمود نامه سرگشاده‌اش "بی‌تأثیر" را از لحاظ محتوایی مترادف "تند و تیز" بخوانیم؟ ایشان، مثل بسیاری از فعالان عرصه سیاست ایران، البته مجاز است که اتخاذ این شیوه را به همه آنها، اعم از داخل و خارج کشور، که شیوه مبارزه مخفی و فراقانونی را برگزیده اند توصیه کند چرا که به نظر ایشان راه "باتأثیر" همین است. تفاوت اینجاست که دیگرانی که چنین توصیه‌هایی دارند ادعا نمی‌کنند چنین شیوه‌ها و شعارهایی تند و تیز است. اینکه شیوه‌های پیشنهادی حکیمی واقعا باتأثیر است یا نه بحث دیگری است (همچنان که نوشته اخیرش قصد دارد همین ادعا را مدلل کند و در ادامه مطلب همین را بررسی می‌کنیم). اما هیچ درجه پرخاشگری محسن حکیمی کسی را مرعوب نمی‌کند تا آلت‌رناتیو پیشنهادی او در قبال شیوه مبارزه مخفی و فراقانونی با رژیم حاکم را "ایستادگی محکم و شجاعانه در مقابل جمهوری اسلامی" بشمارد. آقای حکیمی از اینکه ما این توصیه را معادل «سکوت سیاسی کارگران» خوانده ایم می‌رنجد، اما واقعیت این است که «سکوت سیاسی کارگران» تنها ناظر به جنبه سلبی توصیه حکیمی است و حق مطلب را در مورد جنبه ایجابی رهنمود او ادا نمی‌کند. آقای حکیمی البته استدلال عجیبی برای رادیکال شمردن چنین موضع سیاسی ای دارد که در ادامه مطلب به تفصیل بررسی خواهیم کرد.

درونمایه بحث آقای حکیمی:

در نوشته اخیرش، حکیمی استدلال خود را برای اینکه چرا شیوه مورد نظر او مؤثرتر است این چنین آغاز می‌کند:

"جوهر و درونمایه نامه سرگشاده من طرح رویکردی علنی و زمینی در مبارزه سیاسی - و در مورد خاص دستگیر شدگان اول مه، مبارزه برای لغو احکام زندان برای پنج تن از آنان- در مقابل رویکرد غیرعلنی و غیرزمینی مرسوم در بسیاری از گروه های است.

این ادعا هم درست است و هم نادرست: نادرست است، چون نامه سرگشاده ایشان، دستکم ظاهرا، خطاب به فعالان جلب همبستگی برای محکومان سقز و با تصریح انگیزه تقویت این حرکت همبستگی نوشته شده بود، نه به منظور طرح یک شیوه عمومی برای مبارزه طبقه کارگر. از سوی دیگر، درست است، درونمایه نامه سرگشاده واقعا چیزی جز تبلیغ یک مشی عمومی سیاسی برای فعالان جنبش کارگری نبود، اما این "درون‌مایه" چنان در قالب رهنمودی برای فعالان حرکت همبستگی پیچیده شده بود که تجزیه و تحلیل نامه سرگشاده لازم بود تا درونمایه‌اش را در معرض دیدگان عموم قرار دهد؛ و قصد اطلاعیه نخست اتحاد سوسیالیستی کارگری نیز همین بود.

ما "رویکرد علنی و زمینی" مستتر در نامه سرگشاده محسن حکیمی را برای جنبش طبقه کارگر مضر دانسته بودیم زیرا فعالیت جمعی مخفی و غیرقانونی را تخطئه می‌کند و، در نتیجه، جنبش کارگری را از مبارزه سیاسی بی‌ابهام انقلابی (که در جامعه استبدادی‌ای نظیر ایران تنها بطور غیرقانونی و با سود بردن از شیوه های مخفی مبارزه ممکن می‌شود) محروم می‌کند. به این اعتبار، "رویکرد علنی و زمینی" مورد نظر محسن حکیمی در تقابل با سنت مبارزاتی صد ساله‌ای در جنبش کارگری ایران است که از جنبش مشروطه تا کنون فعالیت سازمانی غیرقانونی و مخفی جزء لاینفکی از آن بوده است؛ سنتی که مستقیما ریشه در تجربه تاریخی

طبقه کارگر جهانی دارد.

این اولین بار نیست و آخرین بار نخواهد بود که سنتهای مبارزاتی طبقه کارگر مورد هجوم قرار می‌گیرد. بخصوص در پانزده-شانزده سال گذشته، تهاجم ضد کمونیستی در جهان "پس از جنگ سرد" کیفیت تازه و همه جانبه‌ای یافته، و دامنه آن در شکل یک موج بزرگ لیبرالیسم به ایران هم رسیده است. هر کارگر آگاهی در ایران در هشت-نه سال گذشته با چنین تهاجمی، دستکم در اشکال پیش‌پافتاده مباحثی نظیر آگاهی از درون یا بیرون، خطر بوروکراسی حزبی، بلشویسم و معضل پلورالیسم، لنینیسم و دیکتاتوری بر طبقه، و غیره و غیره، درگیر بوده است. و آگاه‌ترین کارگران و روشنفکران چپ ایران، بنا به توان و دریافت خود، در یک مبارزه نابرابر، سنگر به سنگر و خشت به خشت از این میراث تاریخی طبقه کارگر دفاع کرده اند. تا امروز که محسن حکیمی یکباره در یک نامه سرگشاده، بدون هیچ تشریفات، خیلی صاف و ساده و بعنوان امری بدیهی، فعالین کارگری را به دست شستن از این سنت فراخوان می‌دهد؛ بی آنکه لازم ببیند کلمه‌ای درباره کمن، اکتبر، بلشویسم، لنینیسم، و غیره و غیره بگوید؛ یا اصلا نیازی به پرداختن به مقولاتی چون استراتژی سیاسی، مبارزه برای آزادی‌های سیاسی، برخورد کارگران به جنبش‌های حق طلبانه، حزیت، کار مخفی، رابطه کار مخفی و علنی و غیره و غیره احساس کند. واقعا چطور چنین چیزی ممکن می‌شود؟ اینطور که محسن حکیمی در چند سال اخیر با جناح چپ جنبش کارگری تداعی شده است؛ اینطور که محسن حکیمی بمنزله یکی از محکومان بیدادگاه اول مه بحق از سمپاتی بیکران کارگران و هر فرد شریفی در ایران برخوردار است؛ اینطور که محسن حکیمی این حرفها را نه بعنوان مذاقه‌های تئوریک، بلکه بعنوان توصیه برای تقویت کمپینی عرضه می‌کند که به منظور لغو احکام زندان پنج فعال کارگری و از جمله شخص خودش جریان دارد.

برای ما از روز روشن‌تر بود که، با توجه به این موقعیت، انتقاد ما به محسن حکیمی کار دلچسبی به نظر نخواهد آمد و محبوبیتی نخواهد یافت؛ اما شرکت در مبارزه سیاسی وارد شدن در مسابقه محبوبیت نیست. ما ایمان داریم که سنتهای مبارزاتی سوسیالیستی کارگران ایران ریشه‌دارتر از این هستند که در مقابل چنین اقداماتی از میان بروند، اما از چنین موقعیتی چوب حراج زدن بر معتبرترین سنت مبارزاتی طبقه کارگر ایران حرمت آن را پائین می‌آورد، و دستکم حملات سنجیده‌تر دشمنان طبقاتی را در آینده تسهیل می‌کند. آقای حکیمی باید می دانست که مارکسیست‌های ایران به نامه سرگشاده ایشان واکنش نشان خواهند داد.

اما ما از زاویه عقیدتی و ایدئولوژیک به محسن حکیمی انتقاد نکردیم. ما واقفیم که مظنه لنینیسم در بازار روشنفکری ایران پائین آمده، و آقای حکیمی هم ملزم نیست پروای انطباق عقایدش با مارکسیسم و لنینیسم را داشته باشد. پیشتر هم حکیمی جسته و گریخته نظرات تئوریک (یا شبه تئوریک) را ابراز می‌کرد که عدم انسجام آنها بر بسیاری آشکار بود و مثل هر ایده دیگری در چپ اینجا و آنجا نیز مورد بحث و نقد قرار می گرفت. اما در نامه سرگشاده اش حکیمی موقعیت ویژه‌ای را که در آن قرار گرفته اهرمی برای پیشبرد جهتگیری عملی معینی در جنبش کارگری کرده است که ابراز آن عقاید غیرسیستماتیک بهیچوجه قادر به تحقق آن نمی‌بود. به این ترتیب ما بر سر یک رهنمود مشخص عملی و مبارزاتی وارد بحث شده ایم و خطاب‌مان به کارگران آگاه ایران این است که، اگر حکیمی خطاب به جنبش کارگری سخن می‌گوید، ناگزیر است پیوستگی رهنمودش با سنت‌های مبارزاتی طبقه کارگر را حفظ کند؛ یا اگر تغییر این سنتها را خواستار است باید برای این کار زحمت بکشد، به تمامیت معضل جنبش طبقه کارگر پردازد، تئوری و استراتژی ارائه دهد، تا بتواند کارگران را قانع کند.

جوابیه آقای حکیمی به اطلاعیه ما یک گام به پیش است؛ اما تنها یک گام. برخلاف نامه سرگشاده که خیلی طبیعی و بدیهی رهنمودی را ابلاغ می‌کرد، در جوابیه یکی دو استدلال بطور ضمنی در دفاع از توصیه او به جنبش کارگری عرضه می شوند که در ادامه مطلب به آنها می‌پردازیم. اما این تنها یک گام کوچک است، چرا که آقای حکیمی در نوشته اخیر نیز بجای دفاع سیاسی از مواضع خود و توضیح رابطه آنها با سنتهای مبارزاتی طبقه کارگر، هنوز استدلال اصلی اش این است که این موضع درست است چون او چنین می‌گوید. مثلا می‌نویسد: "رویکرد زمینی، علنی، جنبشی و سیاسی به سازماندهی طبقه کارگر حاصل یک عمر زندگی من است و چیزی نیست که برای من صرفا معنایی نظری داشته باشد." اینطور باشد، اما این قبیل نصایح برای اینکه کارگران ایران چنین رویکردی را بپذیرند ابدًا کافی نیست. اکثریت فعالان جنبش کارگری ایران ممکن است جوان باشند، اما جنبشی که در آن چشم به دنیا گشوده اند دیروز متولد نشده بلکه دویست سال عمر دارد. دعوا بر سر این میراث دویست ساله است.

محسن حکیمی کسی است که در چند سال اخیر سیر رویدادها او را در کانون تحرک گرایش چپ جنبش کارگری قرار داد و اکنون همراه تعدادی از فعالان و رهبران کارگری در آستانه زندان قرار گرفته است. به این اعتبار او از سمپاتی و پشتیبانی وسیعی برخوردار است. گفتن اینکه سیر رویدادها آدم ها را در چنین موقعیتی قرار می‌دهد برای هیچکس (مگر آنها که به جنون "خود بزرگ بینی" یا "دیگری بزرگ بینی" مبتلا باشند) چیزی از نقش فرد کم نمی کند. این افراد هستند که وقتی در چنین موقعیتی قرار گرفتند نشان میدهند آیا میتوانند یا میخواهند چنین نقشی را ایفاء کنند یا نه. ما نه خیال می کنیم که پیشروی چپ در جنبش کارگری بر یک جاده مستقیم اسفالت‌ه انجام میگیرد و نه انتظار داریم که همه فعالان جنبش کارگری از گهواره تا گور در جناح چپ یا حتی در کل جنبش حضور داشته باشند. هرکس گامی در راه طبقه کارگر برداشته باشد برای ما محترم و عزیز است. آقای حکیمی نیز تاکنون مشمول همین احترام بوده است و اکنون نیز برخورد نامنصفانه و غیرمؤدبانانه او ارزیابی ابژکتیف ما را از نقش چند سال گذشته او تغییر نمی‌دهد. اما سنتهای نظری و سیاسی و مبارزاتی طبقه کارگر ایران، که ثمره دویست سال مبارزه در سطح جهانی و صد سال مبارزه کارگران در ایران هستند، برای ما محترم‌تر است. اگر نه به هیچ دلیل عقلی دیگر، به این دلیل ساده که این دستاوردهای نظری و عملی، این تئوری‌های سیاسی و اشکال سازمانیابی، و در یک کلام، این سنت‌های مبارزاتی، حاصل فعالیت و مبارزه هزاران

هزار تن از رهبران و فعالان طبقه کارگر در طول دو قرن جنبشی بوده اند که تاریخش را با اشک و خون نوشته اند. تکرار می‌کنیم، هر خدمتگزار جنبش کارگری در چشم ما عزیز و محترم است، اما میراث دو قرن جنبش کارگری در جهان و یک قرن در ایران برای ما میراث عزیزتری است؛ در صورت تقابل اولی و دومی، ما شک نداریم که وظیفه ما حراست از این میراث است.

موقعیت نامناسب محسن حکیمی:

پیش از اینکه راه حل اثباتی حکیمی را بررسی کنیم لازم است به آن روی سکه موقعیت حکیمی اشاره ای بکنیم. موقعیت ویژه آقای حکیمی در مجادله با ما تماما به سود او نیست، بلکه بمنزله یکی از فعالان داخل ایران از یک زاویه در وضعیت نامناسبی قرار می‌گیرد. خود او در جوابیه‌اش به ما این نکته را اینگونه بیان می‌کند: "خواننده‌ای که احتمال از جایگاه متفاوت دو سوی این مجادله با خبر نیست بداند و این را در داوری و ارزیابی خود لحاظ کند که اگرچه هر دو سو درباره جمهوری اسلامی سخن می‌گویند اما یکی از آنان در زیر تیغ زندگی می‌کند و مجبور است هر سخنی را که می‌خواهد به زبان بیاورد قبلا از فیلتری ذهنی-زبانی عبور دهد، حال آن که دیگری فارغ از این تیغ سخن می‌گوید." کاملا درست است، و همین واقعیت ما را در برخورد به نظرات محسن حکیمی محتاط می‌کرد.

این ملاحظه البته به حکیمی محدود نیست، بلکه در برخورد به کلیه کسانی که در داخل ایران فعالیت علنی دارند صدق می‌کند و هیچکس آنها را به بازگویی تمامیت عقاید و مواضع سیاسی شان ملزم نمی‌داند. اما در عین حال باید توجه داشت که حاکمیت اختناق سیاسی در ایران واقعیتی نیست که تنها می‌باید از جانب فعالان سیاسی تبعیدی و مهاجر در اظهار نظر و مناظره با فعالان داخل رعایت شود. واقعیت اختناق سیاسی در ایران فعالان علنی داخل ایران را نیز در اظهار نظر و مناظره با فعالان مقیم خارج ملزم به رعایت اصولی می‌کند. بعنوان مثال، هر آدم شریفی موقعیت آن زندانی سیاسی را درک می‌کند که ناگزیر است در مورد عقاید سیاسی اش سکوت کند. اما هیچکس از همان زندانی نمی‌پذیرد که هرچه دلش خواست را بعنوان انتقاد رادیکال از سازمانهای انقلابی (چه برسد به سازمانها و فعالین چپ) فریاد بزند، ولی انتظار داشته باشد مسکوت گذاردن عقایدش در مورد رژیم حاکم را به سبب موقعیت ویژه اش درک کنند.

برای یک فعال سیاسی سخن گفتن و نوشتن در زمینه بنیادهای تئوریک جنبش طبقه کارگر، یا در زمینه استراتژی سیاسی و اصول تاکتیکی و نظایر اینها، اموری نیستند که در شرایط سانسور و زیر سرنیزه پلیس سیاسی بتوان بطور مصلحت گرایانه و نصفه-نیمه به آنها پرداخت. حتی در شرایط وجود یک حزب سیاسی زیرزمینی نیرومند، در شرایط توفیق کامل در امر تلفیق فعالیت مخفی و علنی، هیچگاه وظیفه بیان اصول تئوریک و بنیادهای استراتژیک جنبش بر عهده فعالان علنی گذاشته نشده است. از همین روست که از همان نیمه اول قرن نوزدهم فعالان سیاسی کشورهای استبدادی که به این قبیل امور می‌پرداختند ناگزیر از پذیرفتن تبعید و سکونت در کشورهای دموکراتیک می‌شدند. و به همین دلیل است که بسیاری از افراد چپ و محافل روشنفکران یا کارگران در داخل ایران که پروای پرداختن به این عرصه‌ها را دارند عطای تریبون عمومی و نشریات علنی را به لقایش می‌بخشند تا با نام مستعار و تیراژ محدود نشریات زیرزمینی نظرات شان را تبلیغ کنند.

مسأله خوشبینی و بدبینی نیست؛ مسأله فرض حسن نیت یا سوء نیت نیست. وقتی یک فعال علنی وارد مباحث پایه‌ای می‌شود و راه مخربی پیش پای کل طبقه کارگر می‌گذارد، از لحاظ عینی تفاوتی نمی‌کند که آیا با اختناق حاکم سازش کرده یا اینکه نقشه زیرکانه‌ای دارد که متأسفانه به دلیل اختناق قادر به بیان تمامیت آن نیست. واقعیت این است که راه پیشنهادی او را باید بطور ابژکتیف سنجید و ماهیتش را داوری کرد. کسی که خودش آگاه است که نمی‌تواند نیمی از حقیقت را بیان کند درست نیست حرفه شریف آموزگاری را برگزیند. و اگر چنین کرد باید آماده جوابگویی بدآموزی‌هایش باشد.

استدلال اصلی جوابیه:

وقتی جوابیه آقای حکیمی را از فحش‌هایش بتکانیم جوهر بحث او، همانطور که خود تأکید می‌کند، دفاع از کارآیی "رویکرد علنی و زمینی" مورد نظرش است. علنی، روشن است، یعنی کار غیرمخفی؛ و زمینی از نظر او یعنی پرهیز از کار بیحاصل و هوایی، مثلا پرهیز از شعارهای تند و تیز ولی بی تأثیر. این دو جنبه به هم مرتبط اند، و انتقاد ما نیز دقیقا این ارتباط را مدنظر داشت: رهنمود حکیمی به کارگران مبارزه سیاسی مخفی را تخطئه می‌کند، و طبقه کارگر را از عرصه مبارزه سیاسی انقلابی با حکومت محروم می‌کند. آقای حکیمی بویژه از این که "سکوت سیاسی کارگران" را از رهنمود او استنتاج کرده‌ایم برآشفته است؛ پس از همین جا شروع کنیم.

"به روایت اطلاعاتی «اتحاد سوسیالیستی کارگری»، من رویکرد زمینی و علنی را صرفا به خاطر دور زدن خطر دستگیری و زندان و واکنش شدن فعالان در مقابل آن مطرح کرده‌ام... این تمام مسأله نیست و حتی بخش اصلی ومهم آن نیز نیست. آن علت اصلی که رویکرد زمینی و علنی را برای هر فعال کارگری ضروری می‌سازد همانا این است که توده‌های کارگر را فقط و فقط با این رویکرد می‌توان بسیج و متشکل کرد."

می‌گوید توده کارگران تنها به شکل علنی می‌توانند متشکل شوند، و تشکل توده‌ای (در شرایط اختناق) که نمی‌تواند شعار تند و تیز بدهد. اما بحث این نبود و نیست؛ کسی نخواسته بود تشکل علنی، یا فعالان علنی، شعار براندازی بدهد. محسن حکیمی هم رهنمودی به تشکل‌های علنی نداده بود که مبدا شعار تند می‌دهند و امکان تشکل علنی شان از بین برود (فعالان علنی بنا

به طبیعت فعالیت شان اساسا به چنین رهنمودی نیاز ندارند). نامه سرگشاده حکیمی خطاب به کسانی است که در کمپین همبستگی در داخل و خارج به احکام زندان دادگاه اول مه اعتراض کرده اند، و بخصوص کسانی که بطور مخفی، غیرعلنی، زیرزمینی، بدون افشاء اسامی واقعی شان، با اسم جمعی و سازمانی، حمایت خود از محکومان را با شعارهای "تند و تیز" همراه کرده بودند. آقای حکیمی از همه آنها خواسته بود که علنی شوند و در نتیجه به ملزومات و محدودیت های کار علنی، که از جمله پرهیز از شعارهای تند و تیز است گردن بگذارند:

"آیا بهتر نیست همه -اعم از داخل و خارج- "زمینی" تر عمل کنیم، از دادن شعارهای تند و تیز بی تأثیر دست برداریم و در عوض با هویت های واقعی خود وارد این کارزار شویم و به گونه ای رفتار کنیم که حتی در صورت عملی شدن تهدید فوق بتوانیم آشکارا و با صراحت مسئولیت اعلام حمایت خود را بپذیریم؟"

رهنمود ایشان تعطیل فعالیت مخفی است، و البته این رهنمود را با تواضع و بشکل استفهامی "آیا بهتر نیست" طرح کرده بودند. پاسخ ما هم این بود که نه، ایدا بهتر نیست، خیلی هم مضر است؛ دقیقا به این دلیل که تشکل های علنی و فعالان عرصه علنی بنا به ملاحظات و محدودیت های کار علنی نمی توانند همه مواضع سیاسی جنبش کارگری را تبلیغ و حتی بیان کنند. در نتیجه رهنمود سبک کاری تعطیل عرصه فعالیت مخفی بطور اجتناب ناپذیری تعطیل مبارزه سیاسی انقلابی را نتیجه خواهد داد و در بهترین حالت سکوت سیاسی کارگران در برابر رژیم حاکم خواهد بود.

تعجب برانگیزترین بخش رهنمود آقای حکیمی این بود که حتی از فعالان خارج کشور هم می خواست از شعارهای تند و تیز دست بردارند. واقعا چرا؟ این توصیه را با یک من سیریش هم نمی توان به حلقه استدلال میرمیت تشکل علنی برای کارگران وصل کرد. لابد استدلال کمکی این است که این توصیه برای خارج کشور به محدودیتهای تشکل علنی در ایران ربط ندارد، بلکه پرهیز از شعارهای "بی تأثیر" را توصیه می کند. در نوشته جوابیه اش اما از این هم فراتر می رود و "بیدادگاه سقر" را در اعلامیه ما نمونه ای از شعارهای تند و تیز و بی تأثیر می خواند. می پرسیم: "شعبه یکم دادگاه انقلاب اسلامی سقر" در اعلامیه های خارج کشور قرار است بر که و بر کجا "تأثیر" کند؟!

آقای حکیمی هر انتقادی به بحثش را به معنای انتقاد به شخص خود می گیرد و از سوابقش می گوید. بحث بر سر شخصیت آدم ها نیست؛ بحث حتی بر سر انگیزه آدم ها نیست؛ بحث بر سر منطق دیدگاه و نتایج ابرکتیف گریزناپذیر نظرات است. و تا آنجا که به "رویکرد علنی و زمینی" ایشان برمی گردد باید گفت: نمی توان پشت ضرورت بسیج توده کارگران در تشکل علنی قایم شد تا مامشات و سکوت سیاسی را نتیجه گرفت. بحث تشکل علنی در جنبش کارگری ایران با آقای حکیمی زاده نشده است. در جوابیه اش می نویسد اتحاد سوسیالیستی کارگری از ورود به بحث تشکل توده ای و علنی پرهیز کرده است. لابد به این معنا که اگر ما خود را به این بحث می زدیم حقانیت موضع ایشان را درک می کردیم. واقعا لازم نیست وارد این بحث شویم که اتحاد سوسیالیستی کارگری در مورد تشکل علنی و توده ای چه گفته و چه کرده است. پژوهشگر بیکار آینده دور می تواند به نشریات و متون و خاطرات فعالان رجوع کند و فضل تقدم را منصفانه تقسیم کند و ظرائف دیدگاه های متفاوت را جدول بندی کند. چنین بحثی لازم نیست، چرا که مسأله بر سر دیدگاه حکیمی در مورد تشکل توده ای و کار علنی و "دیدگاه ما" نیست. برخلاف آقای حکیمی، ما ایدا ادعای نوآوری و سیستم سازی در زمینه تشکل توده ای علنی نداریم. ما از سنت های سوسیالیستی طبقه کارگر آغاز می کنیم و این سنتی است که در همان جنبش مشروطه هم تشکل کارگران چاپ را داشت و هم حوزه های حزبی و هم "انجمن غیبی". سنتی است که که سلطان زاده (نظریه پرداز و عضو برجسته کمیترن)، یوسف افتخاری (فعال مخفی و سازمانده تشکل حزبی و تشکل توده ای علنی) و دهگان (دبیر تشکل علنی توده ای) را همزمان داشت.

این سنتی است که نه فقط در تجربیات صد ساله کارگران ایران، بلکه در تجربیات جهانی اش هم حوزه های حزب انقلابی اش را داشت و هم اتحادیه علنی و نشریه علنی اتحادیه را زیر سرنیزه تزارسیم حفظ کرد. سنتی که همزمان هم کار مخفی می کند و هم کار علنی؛ و نه فقط کار علنی، که حتی کار قانونی می کند و نماینده به پارلمان تزار (دوما) می فرستد. مبارزه طبقاتی کارگران یک مبارزه خطی و ساده نیست، بلکه یک مبارزه مرکب است که همزمان در عرصه های متعددی جریان دارد؛ اقتصادی و سیاسی و نظری؛ علنی و مخفی؛ قانونی و غیر قانونی؛ و نظایر این ها. گنجینه این سنت صرفا تجربیات متعدد و متنوع تاریخی نیست، و وفاداری به این سنت ایدا به معنای الگوبرداری از موارد تاریخی نیست. بلکه گنجینه میراث دو قرن مبارزه کارگران همچنین شامل تنوری ها و تبیین های نظری عمیقی است که ابزاری برای تحلیل از شرایط مشخص مبارزه طبقه کارگر در هر مقطع فراهم می کنند. تنها با تکیه کردن به چنین تجربه غنی تاریخی، و با بکار گرفتن ابزار تحلیلی در شناخت وضعیت مشخص است که کارگران ایران می توانند وحدت مبارزه طبقاتی خود را در عین تنوع عرصه های مختلف مبارزه و فعالیت حفظ کنند.

بنا بر همه این ها، برخلاف آنچه آقای حکیمی جلوه می دهد، ما با فعالیت علنی و تشکل توده ای علنی نمیتوانستیم مخالفتی داشته باشیم؛ چون سنت سیاسی و نظری ای که خود را به آن متعلق می دانیم روشن و شناخته شده است. این آقای حکیمی است که بی اعتناء به دو بیست سال تجربه کارگران جهان و یک قرن سابقه مبارزات کارگران ایران، از خود سیستمی ساخته که تنها دو متغیر دارد و این دو متغیر هم از قضا با هم رابطه یک به یک معکوسی دارند: یا شعارهای تند و تیز می دهید که به معنای کار مخفی است و چون نمی توان توده کارگران را بطور مخفی فعال کرد بی تأثیر می ماند؛ و یا کار اساسی می کنید که همانا تلاش برای متشکل کردن توده کارگران است که کاری است ذاتا علنی، و بنابراین از لحاظ سیاسی به ناگزیر باید مراعات وضعیت اختناق

را بکند.

از این سیستم سازی ساده‌انگارانه می‌توان نتایج سیاسی غریبی گرفت: چون تنها کار واقعی با توده کارگران و فعالیت علنی همراه است، پس آنچه در فعالیت علنی می‌توان درباره سیاست گفت یگانه حرف سیاسی مؤثر است؛ و چون یگانه حرف سیاسی مؤثر این است که فعال علنی در شرایط فعلی می‌گوید، پس بنا به تعریف تندترین و تیزترین موضع سیاسی هم هست. (اما تعمیم دادن این نتیجه‌گیری به فعالیت در خارج کشور، همانطور که بالاتر دیدیم، حتی با منطق این سیستم خوانائی ندارد.)

بنا به این منطق است که آقای حکیمی فعالیت سیاسی مخفی را بی‌ثمر می‌داند و آن را تخطئه می‌کند. البته در جوابیه اش تأکید می‌کند که کار مخفی را بطور استثنایی می‌پذیرد، ولی وقتی این حالت استثنایی را توضیح می‌دهد فعالیت مخفی "در دوره گذار" و به منظور و با هدف ساختن تشکل علنی است. این استثناء مشروعیتی به کار سیاسی مخفی نمی‌دهد. و حکیمی فعالیت تمام کسانی را که بطور فردی و جمعی کار سیاسی مخفی می‌کنند تخطئه می‌کند؛ یعنی فعالیت مخفی به منظور ساختن سازمان سیاسی، تبلیغ و ترویج نظری، فراهم کردن شالوده‌های حزب سیاسی طبقه کارگر. معنای این چیست جز موضع‌گیری آشکار در قبال چپ در عرصه سیاست ایران؟ ما انتظار نداریم که فعالین علنی در شرایط اختناق حاضر موافقت شان را با فعالیت مخفی اعلام کنند؛ چون، همانطور که حکیمی هم می‌گوید، فعالان علنی زیر تیغ اند. اما چرا ایشان فعالان به کار مخفی مخالفت می‌کنند؟ آقای محسن حکیمی نمی‌تواند با استناد به بند "من زیر تیغم" موضع خود در مورد تخطئه فعالیت مخفی سیاسی را از شمول انتقاد خارج کند. زیر تیغ حرف مربوط زدن البته سخت است، حرف نامربوط زدن که سخت نیست.

ماجرای چپ غیرکارگری:

حجم زیادی از جوابیه آقای حکیمی صرف توصیف خصلت‌های چپ غیرکارگری شده است. جملاتی از این قبیل در این نوشته فراوان است که "چپ به جای آن که از زمین به آسمان صعود کند، از آسمان به زمین فرود آمده است"، و "نقطه عزیمت این چپ ... صرفاً مبارزه با نظام سیاسی بوده است" و به همین دلیل "یکریز و مرتب و همچون ترجیع بند شعار سرنگونی داده و می‌دهند".

مشکل ما با این گفته‌های جوابیه آقای حکیمی این است که آنچه درباره چپ غیرکارگری می‌گوید (هرچند در مواردی، شاید به سهو، پسوند "غیرکارگری" را از قلم می‌اندازد) به یک معنا غلط نیست؛ اما چه ربطی به بحث ما دارد؟ واقعیت این است که بررسی چپ غیرکارگری بحث قدیمی‌ای در خود چپ است، و باز اگر آن مورخ آینده‌فراغتس را پیدا کند می‌تواند به نشریات و متون مراجعه کند و مباحثی را بخواند که، بسیار پیش از ظهور آقای حکیمی در عرصه فعالیت علنی، انتقاد از چپ رادیکال غیرکارگری را بسیار عمیق‌تر، تحلیلی‌تر، و در نتیجه روشنگرانه‌تر و راهگشا‌تر، تبیین کرده‌اند. تفاوت اینجاست که آقای حکیمی از نک زدن به بحث چپ غیرکارگری دو نتیجه در رابطه با انتقاد ما می‌گیرند: اول اینکه بر این خصلت چپ غیرکارگری تأکید می‌کند که: "در سنت چپ اصل بر مبارزه مخفی بوده و حتی این شکل از مبارزه به نوعی فضیلت تبدیل شده است." که باز در خود حرف نادرستی نیست اما در سیر استدلال آقای حکیمی به این کار می‌آید که نتیجه بگیرند هرکس به فراخوان فله‌ای ایشان به فعالیت در عرصه علنی انتقادی داشت باید چپ غیرکارگری باشد و مخالف کار علنی. آنچه پیشتر در مورد سنتهای مبارزاتی طبقه کارگر گفتیم کافی است تا ما را از رد این نکته بی‌نیاز کند.

اما نتیجه دوم آقای حکیمی، که ضمنی است، واقعا عجیب‌تر است. آقای حکیمی از شعارهای بی‌محتوای چپ غیرکارگری، از خصلت غیرطبقه‌ای "سرنگونی طلبی"، از اولویت دادن یا انحصاری شمردن عرصه فعالیت مخفی نزد این چپ نتیجه می‌گیرند که پس رویکرد علنی و زمینی "ایشان راهی است که به کار طبقه کارگر می‌آید. واقعا به همین سادگی؟! چون چپ غیرکارگری شعار سرنگونی می‌دهد، چون کار مخفی می‌کند، چون حزب می‌سازد، پس همه فعالان طبقه کارگر باید کار مخفی را تعطیل کنند و تماما به کار علنی بپردازند؟ از شعار سرنگونی پرهیز کنند و تماما حرفهای "با تأثیر" بزنند؟ حزب نخواهند و به ساختن تشکل توده‌ای اکتفا کنند؟ واضح است که این استدلال معیوب است. این که در طول تاریخ بارها از کارد آشپزخانه بعنوان آلت قتاله استفاده شده باعث نمی‌شود کسی کارد را از آشپزخانه بیرون بیندازد.

انتقاد ما به آقای محسن حکیمی انتقادی در درون جناح چپ جنبش کارگری است. بالاتر گفتیم که چرا محسن حکیمی را فعال جناح چپ کارگری می‌دانیم، و حساسیت ما به نامه سرگشاده او نیز دقیقا از اینجاست که، گرچه حرفهایی بسیار شبیه حرفهای حکیمی در جنبش کارگری ایران تازه نیست، اما گفتنش از زبان یکی از فعالان چپ کارگری که در آستانه زندان قرار دارد تأثیر مضر می‌تواند باقی بگذارد. حق بود که آقای حکیمی نیز بجای برچسب‌های نامربوط زدن به بحث ما، بحث ما را آنچنان که هست جواب دهد. تنها چنین برخوردی برای فعالان جنبش کارگری نتایج روشنگر و سودمند خواهد داشت.

کمیته اجرایی اتحاد سوسیالیستی کارگری

۱۴ دسامبر ۲۰۰۵ (۲۳ آذرماه ۱۳۸۴)